

## هنر یا خلق زیبایی

## مدفلی بر پگونگی درک هنر

سیدهادی نوری

کلاً نوشتن در مورد زیبایی و هنر کاری است بس دشوار. زیرا دریافت آن تا حدودی خارج از بیان قلم نویسندگان و اندیشه بزرگ ترین اندیشمندان است. تعریف آرایه کردن برای مفاهیم عمیقی چون زیبایی، یعنی محصور کردن پدیده‌ای که در این قالب نمی‌گنجد. از طرف دیگر، زیبایی را نمی‌توان با خواص ظاهری اشیا تعریف کرد و بیشتر در ذهن هنرمندانست تا خارج آن. زیبایی بیشتر اسم معنی است تا اسم ذات و بیش از اینکه عینی (objective) باشد ذهنی (subjective) است. اما در عین حال مجبوریم با تمام این محدودیت‌ها این مفاهیم را در قالب الفاظ بگنجانیم، و شاید بهترین راه این باشد که نگاهی داشته باشیم به سیر این مبحث، که از کی و چگونه شکل گرفته است. زیبایی‌شناسی تا سه قرن پیش علمی مستقل نبود و به صورت بخشی از فلسفه در بررسی‌های فلاسفه مورد دقت قرار می‌گرفت. برای اولین بار واژه "Aesthetic" در مقاله "یازتاب شعر" Reflection on Poetry در سال ۱۷۳۵ توسط الکساندر باوم گارتن (۱۷۱۴-۶۲) به کار رفت. این واژه (aesthetic) به معنی حسی، ادراک آگاهی، به آنچه که فلاسفه پیشین آن‌ها را تئوری زیبایی یا فلسفه ذوقی و سلیقه‌ای می‌نامیدند به کار رفت. او این واژه را انتخاب کرد، زیرا متمایل بود که تاکید کند تجربه کردن هنر یکی از معانی هشیاری، فهم و آگاهی است.

مباحث زیبایی را می‌توان در آثار افلاطون هم مشاهده کرد. می‌توان گفت افلاطون بعضی از مسائل بنیادین زیبایی‌شناسی را مطرح کرده و راه رسیدن به زیبایی به کامل‌ترین صورت در "مهمانی" وصف شده است. انسانی که عشق به زیبایی در دلش راه یافته از زیبایی جسم به زیبایی روح و سپس به زیبایی نهادها و قوانین و بالاخره به عشق و خودزیبایی می‌رسد. در هیپاس بزرگ مبحث زیبایی به چند صورت فرض می‌شود. این که زیبایی منوط به چه چیزی است. آیا از طریق حواس سمعی و بصری لذت می‌بخشد؟ و در فیلبوس، به این نتیجه می‌رسد که اشیا زیبا جز به جز و با دقتی ساخته می‌شوند که تناسب صحیح آن‌ها را اندازه‌گیری ریاضی معلوم می‌کند. کیفیات اندازه و تقارن را همواره قوام بخش زیبایی و کمال می‌داند، چون زیبایی اندازه است یا وابسته به آن است. در فهرست نهایی خوبی‌ها مقام رفیعی دارد. شناخت ما از زیبایی‌شناسی ارسطو، مبتنی است به جزوهای به نام "Poetice" فن شعر که بسیار موجز و معماگونه است و البته بیشتر به مقوله شعر می‌پردازد تا به مقوله کلی‌تری به نام زیبایی‌شناسی و از خصلت هنر تئوری‌تر کیه را معرفی می‌کند که سبب پالایش درون از حس هراس و ترحم می‌شود.

و بعد از ارسطو، فیلسوفان متاخر دوره کهن نیز به این امر پرداخته‌اند. رواقیان معتقد بودند که زیبایی منوط به ترتیب و آرایش اجزاست، و افلاطین به ما یادآور

هنر چیست؟ آیا عرضه جهان هستی در لحظه‌ای خاص به هنرمند است؟ یا فیون روح جامعه بشری است؟ وسیله‌ای است برای آرامش التهاب و رنج و درد؟ یا خود وسیله‌ای است برای زایش درد و رنج؟

این میل جنسی است که ما را وادار به خلق آثار هنری می‌کند؟ یا احساس معنوی است برای غلبه به جنبه‌های حیوانی؟ جادو است یا مذهب؟ یک طبیعت ثانوی است که فقط انسان می‌تواند به آن برسد؟ یا یک احساس گنگ و آنی است که سراپای انسان را متحول می‌کند؟ بیان یک راز درونی است در قالب خاص؟ یا یک بازی است که ریشه در زمان کودکی انسان‌ها دارد؟ تقلید از جهان طبیعت است؟ یا فطرت زیبایی‌طلبی؟ تمدن است یا یک بازی مقدس؟

حقیقتاً هنر چیست؟ سالیان درازی است که به این پرسش، پاسخ‌های بی‌شماری داده شده و هر کس از زاویه دید خاص خودش این مسأله را به کنکاش گرفته و شکافته است.

در این نوشتار سعی می‌شود که راه‌های درک هنر بررسی شود، تا از این طریق به فهم این پدیده نایل شویم.

## تعریف لفظی

اولین و ساده‌ترین راه این است که به کمک الفاظ این واژه را شکافته، تعریف کنیم و هنر را از این طریق بشناسیم. "هربرت رید" ساده‌ترین تعریف از هنر را این گونه آرایه می‌دهد: "هنر کوششی است برای آفرینش صورت‌های لذت بخش. این صورت‌ها، زیبایی دوستی ما را ارضای کند و حس زیبایی دوستی وقتی راضی شود که مانوعی وحدت یا هماهنگی حاصل از روابط صوری در مدرکات حس خود دریافت کرده باشیم." و یا به صورت کلی‌تر، "هنر عبارت است از خلق زیبایی." در عین ساده بودن این تعاریف، در می‌یابیم که این تعاریف چقدر گنگ و مبهم‌اند. زیرا هنر یک پدیده تنها و منفرد نیست و به عوامل زیادی بستگی دارد. به عواملی مانند مفهوم زندگی، جریان‌های فکری اعم از فلسفی، علمی و مذهبی و احساسی زمان هنرمند و هم چنین به امور روان‌شناسی فردی و اجتماعی و با وجود این عوامل، نمی‌توان هنر را امری مطلق و قطعی دانست. مسأله دیگری که کار را مشکل‌تر از قبل می‌کند مفهوم زیبایی است که تا به بود هنر را تشکیل می‌دهد که خود امری نسبی و تغییرپذیر است. هنر را بدون توجه به مفهوم زیبایی نمی‌توان تعریف کرد و باز شناخت و این واژه خود نیز به تعریفی گسترده احتیاج دارد و قرن‌هاست که ذهن اندیشه‌ورزان را به خود مشغول کرده است. می‌بینیم که برای دسترسی به مفهوم هنر ناگزیریم واژه زیبایی را نیز بشکافیم که این خود کاری است بس مشکل.

می شود که: زیبایی زمینی و مشهود می تواند ما را از نامتناهی، آن زیبایی اصیل یا زیبایی ماورایی که نامشهود است باز دارد و آن که زیبا شده است و لذا الهی شده است، دیگر زیبایی مشهود را نمی بیند یا نیازی به آن ندارد. زیبایی مشهود با استفاده از تشبیهی بسیار مانوس، نردبانی است که عارف فیلسوف، پس از رسیدن به مقصد آن را برمی چیند در قرون وسطی در ابتدا آباء اولیه کلیسای ترسیدند که توجه به زیبایی و هنر که امری زمینی است، موجب مهلکه نفس شود و تا حدودی مخالفت می کردند و رغبت به این مباحث نشان نمی دادند. اما در آثار دو تن از متفکرین این دوره که هابی از زیبایی شناسی را می توان دید. از دیدست گوستین (۴۳۰-۴۳۴) خداوند به ترکیبات افلاطونی التفات دارد و زیبایی یکی از این ترکیبات است و با ظهور سنت توماس آکیناس (۱۲۲۵-۷۴) اندیشه های ارسطویی رواج پیدا کرد و وی خوبی و زیبایی را همسان می دانست و این که چیز زیبا صدمه نمی زند و زیان آور نیست.

با شروع دوره رنسانس، فلسفه افلاطونی تا حدودی دوباره احیا می شود و هم چنین تغییراتی در مفروضات اساسی به وجود می آید. مهم ترین آثار در باب هنرهای زیبا سه کتاب از لئون بانیت آلبرتی و مجموعه بزرگی از نوشته های آلبرشت دورر بود. و هم چنین در این دوره شاهد تثبیت نقاشی در میان دیگر هنرها هستیم.

از این به بعد می رسیم به دوره مدرن زیبایی شناسی با ظهور توماس هابز و شفتنبری که به ما کانت و هگل می رسد.

زیبایی شناسی معاصر با کروچه آغاز می شود و با جرج سانتین و جان دیویی ادامه پیدا می کند. البته فرصت بررسی اندیشه های این بزرگان در این جا نیست و در این مقوله نمی گنجد.

به رغم ۲۴ قرن اندیشه ورزی نسبت به هنر و زیبایی و انبوهی از آرای ارزشمند متفکران، امروزه یک تئوری مسلط به طور مطلق در زیبایی شناسی و هنر وجود ندارد.

بسیاری از متفکران مسلمان برای ادراک توحید دو راه عقل و خیال را نام می برند. راه عقل می رساند که تنها یک خدا وجود دارد و او حاکم علی الاطلاق عالم هستی است که به این راه "تنزیه" گفته می شود که باعث به وجود آمدن علم کلان است. وقتی پیامبر (ص) می فرمایند: "احسان آن است که خدا را چنان عبادت کنید که گویی او را می بینید." در این جا دیگر عقل مخاطب نیست، بلکه خیال است که می تواند این امر را درک کند. قوه خیال به کمک وحی ادراک دیگری را که مکمل تنزیه است به وجود می آورد که تشبیه خواننده می شود. "دیدگاه تشبیهی که ریشه در مشاهده حضور خداوند در همه چیز دارد، به شعر اسلامی حیات می بخشد. به هر تقدیر این شعر است که الهام بخش ایمان مردم به رحمت و عطف خداست نه علم کلام. .... از این رو عشق به خدا، یکی از خصایل اصلی مسلمین در طول اعصار بوده است و این امر محبوبیت فوق العاده غزل را نزد آنان تا اندازه ای روشن می کند."

می بینیم که در جهان اسلامی توجه زیادی به معنی و مفهوم زیبایی شناسی به صورت مستقل نشده است، مگر عده ای از عرفا که صفات جمالیه را به عنوان مکمل صفات جلالیه الهی مطرح کرده، مباحثی تخصصی را بیشتر با حال و هوای عرفان آرایه کرده اند.

در آیین اسلام نیز یکی از صفات الهی، صفت جمال است. (الله جمیل و یحب الجمال) اصل توحید ما را مجاز می دارد که این حدیث را این گونه معنی کنیم:

زیبایی حقیقی مطلقاً از آن خداست و جز خدا هیچ چیز زیبا نیست. به تعبیر بهتر، هر چیز صرفاً به میزانی از زیبایی بهره دارد که اهل صلاح است و از فساد می پرهیزد یا به میزانی که مجله زیبایی خدا قرار می گیرد. و هنر نیز از وقتی که انسان خود را شناخته، مشغولش داشته است و هر چه بیشتر هنر و زیبایی را در بند الفاظ در آوریم، بر ابهام آن هم خواهد افزود. هنر مندانی که خود، هنر را درک کرده اند همچون گنگی هستند که بخواهند خوابشان را برای دیگران تعریف کنند. از طرف دیگر هر کس به فراخور رشته عملی و مشرب عقیدتی خود، درباره منشا و انگیزه هنر نظری داده، بنابراین هر روز که می گذرد، می بینیم، جواب های دیگری نیز به آن اضافه می شود. اما هنوز که هنوز است نمی توان تعریف منسجم و واحدی از هنر آرایه داد. و چه خوشبخت است هنر که پای بست قواعد موضوعه این و آن نمی ماند و چون قطعیت علوم را ندارد حتی پای بند تعریف واحد نیز نمی ماند."

شاید بهتر باشد برای هنر هیچ تعریفی آرایه نشود. چون راه شناخت هنر، در قالب تنگ و محصور الفاظ نمی گنجد و شاید بهترین پاسخ در مورد مفهوم هنر را بند تو که روچه داده باشد که می گوید: "اگر از ما بپرسند هنر چیست؟ می توانیم به شوخی بگوییم، هنر همان چیزی است که همه می دانند. این شوخی چندان هم بی معنی نیست زیرا اگر کسی هیچ نداند که هنر چیست، همین سوال را هم نمی تواند طرح کند"

نهایتاً به این نتیجه می رسیم که تعریف لفظی اگر تنها راه شناخت هنر باشد، ما را به هیچ نتیجه ای نمی رساند. تعریف لفظی برای وسعت دید کسی است که خود هنر را به صورت شهودی درک کرده و خود هنر مند است.

### هنر مند شدن

شاید بهترین راه برای درک هنر، هنر مند شدن و در سلک اهل هنر درآمدن باشد. اما هنر مند شدن نیز راه عمومی و دوره آموزشی ندارد. هنر مند شدن استعداد خدادادی می طلبد که در هر کس به ودیعه گذاشته نشده است. به اضافه داشتن استعداد هنری باید آن چنان در عالم هنر غرق شوی تا تمام زیر و بم هنر، مستقیماً برایت فهم شود. روح والای فرد شوی و درک خاص خودت را از زندگی به نام هنر خلاصه کنی."

معمولاً در مواقعی که به شکل یک حدث آتی، احساس گنگ اما نیرومند و ژرف در ما رخنه می کند، تمام موجودیت روانی و عواطف ما تحت تاثیر قرار می گیرد. بی آن که بتوانیم این احساس بسیط و مجهول را به گونه ای واضح، تحلیل کنیم. در این هنگام به علت پیچیدگی، غنا و بکر بودن احساس فوق، به وضوح آذغان می کنیم که ذهن نه آن را از طریق دریافت های معمول کسب کرده و نه می تواند آن را به سادگی از این مجرا و با استفاده از معلومات متعارف تحلیل کند و قابل بیان سازد. بر اساس واقعیات فوق، اکنون به درک موقعیت هنر و هم چنین وضعیت و نوع عمل ذهنی و روانی یک هنر مند نزدیک تر شده ایم. و هنر مندانی دارای خصوصیت های ویژه خودشان هستند. از خصوصیات بارز هنر مند اصیل، بر خورداری از حس غریزی قوی و دریافت شهودی نیرومند است و به قول مارتین هایدگر "هنر انکشاف وجود موجود است."

جهان هستی در لحظاتی خاص و به یک باره خود را به هنر مند عرضه می کند و انبوهی از حقایق طاققت سوز را به سر و روی او می پراکند. در این حال، هنر مند با چنگ زدن به نیروی سهمناک خیال و بهره گیری از توان خود، در عینیت دادن امور

خواندن گزارش و خبر، تاریخ، حکایات، افسانه‌ها و اساطیر، مطبوعات و... شاید مهم‌ترین منبع بعد از تجربه زندگی، مطالعه باشد. حتی این مطالعه است که اهمیت منابع دیگر را معنی می‌بخشد.

البته موارد دیگری از قبیل شنیدن موسیقی هم تأکید شده و مصاحبه و گفتگو با انواع آدم‌ها هم در مراحل بعدی قرار می‌گیرد.

ب- فعالیت:

دومین مرحله از مراحل خلق یک اثر هنری کار کردن بر روی سوژه است و به اصطلاح این مرحله، مرحله عرق ریزان روح است و تفاوت یک هنرمند واقعی با کسی که تنها استعداد هنری دارد در این مرحله است. چه بسا کسانی باشند که دارای بهترین استعداد در زمینه هنر باشند. اما دست به عمل نزنند و هنرمند واقعی در این مرحله است که باز حمت بسیار زیاد، کار خلق اثر را به انجام می‌رساند. در ابتدا سوژه را مدت‌ها پرورش می‌دهد تا آمادگی پیدا کند و سپس آن را پرداخت می‌کند و دست به تولید می‌زند.

ج- عرضه:

سومین مرحله از مراحل عرضه کردن است تا در بین جمع هنرمندان محک بخورد و مورد نقد و تحلیل قرار بگیرد. از طرف دیگر، هنرمند با آرایه اثرش حرفش را منتقل کند و این بار سنگین را از دوشش بردارد و چنانچه لازم باشد، می‌تواند اصلاحات جدید را بر روی اثرش نیز انجام دهد و دوباره منتظر جوانه زدن فکر دیگری باشد برای خلق اثری دیگر.

غیر قابل بیان، به آرایه‌نمایی از دنیای متفاوت- اما به لحاظ زمینه طرحی از همین جهان موجود- می‌پردازد.

اثر هنری مانند "هرمس" یکی از اساطیر یونانی است که حضورش عین پیامی است که می‌خواهد بدهد و حرف آخر این که هنرمند دید خاص و تجربه ناب خود را دارد. به گفته فردریگ شلگل: "فقط کسی می‌تواند هنرمند باشد که مذهب خاص خود و تصویری از نامتناهی داشته باشد".

نتیجه‌ای که می‌گیریم کمی ناامیدکننده است و آن این که هنر فقط در به روی هنرمند می‌گشاید و به غیر اجازه ورود نمی‌دهد، بدون شک، کسی که به دنبال هنر می‌گردد حتماً آذره‌ای درک شهودی از هنر داد و بار آوردن به تعریف لفظی، با دنیای دیگر هم گنان خویش که قدم‌های بلندتری نسبت به او برداشته‌اند، آشنا می‌شود و به قدرت درک شهودی اشخاص می‌افزاید. در این جا راه دیگری نیز به ذهن می‌رسد و آن این که ببینیم یک اثر هنری چگونه به وجود می‌آید. این روش به اضافه اینکه دنیای اهل هنر را وسیع‌تر می‌کند، به کسانی هم که درکی از هنر ندارند، می‌تواند نشان بدهد که هنر چگونه متبلور می‌شود.

### مراحل شکل‌گیری یک اثر هنری

یک اثر هنری اعم از بصری و سمعی برای خلق شدن، مراحل چندگانه‌ای را

باید طی کند:

الف- انفعالی

اولین مرحله خلق یک اثر هنری، انفعال هنرمند است که در لحظه‌ای خاص امری به خصوص در ذهنش جرقه می‌زند و سوژه به وجود می‌آید. بدون شک این نقطه خوب است که در زمینه‌ای خوب پرورش پیدا می‌کند و به شاهکار هنری تبدیل می‌شود. انفعال یا درک و دریافت هنری، مهم‌ترین قسمت خلق یک اثر هنری است که هر چه ذهن هنرمند توانا تر باشد، دید هنری اش هم قوی‌تر خواهد بود. هر چه دارای تفکری قوی‌تر باشد شاهکارش ماندگارتر خواهد شد. بد نیست در این جا به منابع مهم تغذیه فکری هنرمند هم اشاره‌ای داشته باشیم.

۱- تجربه زندگی:

در دسترس‌ترین و مهم‌ترین عامل تقویت فکر و اندیشه میزان لمس کردن اطراف و خوب دیدن جهان است که خلق اثر را به واقعیت نزدیک‌تر خواهد کرد. همانند هنرمندانی که خود، جنگ را تجربه کرده‌اند، بسیار قوی‌تر و زیباتر از کسانی که چنین تجربه‌ای ندارند، می‌توانند، به خلق آثار هنری اعم از فیلم و داستان و... بپردازند.

زندگی خود بزرگ‌ترین شکارگاه سوژه است. یک هنرمند سمعی می‌کند همیشه به دنبال گسترش تجربه زندگی باشد.

۲- مشاهده مستقیم:

مشاهده و لمس کردن دنیای اطراف همانند طبیعت بکر و دست‌نخورده و مکان‌های متفاوت مانند آثار باستانی و مکان‌های ارزشی همانند مساجد و کلیسا و... و اشخاص و آدم‌های متفاوت، بیمارهای جسمی و روانی و... و دیدن حوادث طبیعی و غیر طبیعی، آثار هنری دیگر هنرمندان، به قوه تخیل می‌افزاید و هنرمند را توانا تر می‌کند.

۳- میدان مطالعه:

خلق اثر هنری، مطالعه مستمر و دائمی و جدی را می‌طلبد. مطالعه آثار ادبی، علمی، فلسفی، فرهنگی، سیاسی و مطالعه زندگی‌نامه‌ها و سفرنامه‌ها و خاطرات

**کاسپین CASPIAN**

**ترابری بین المللی کاسپین**

با مسئولیت محدود

**کریر - فورواردر**

**حمل کالا از / به تمام نقاط دنیا با استفاده از سرویسهای**

- ← کامیون مستقیم ایرانی و خارجی
- ← کشتی
- ← قطار
- ← هواپیما
- ← حمل مرکب

نشانی: تهران، خیابان قائم مقام فرآکنالی، کوچه سواد، شماره ۱۷، طبقه ۱  
 تلفن: ۸۸۴۷۶۶۶، ۸۸۴۷۶۶۵، ۸۸۴۷۶۶۴  
 e-mail: caspian@neda.com